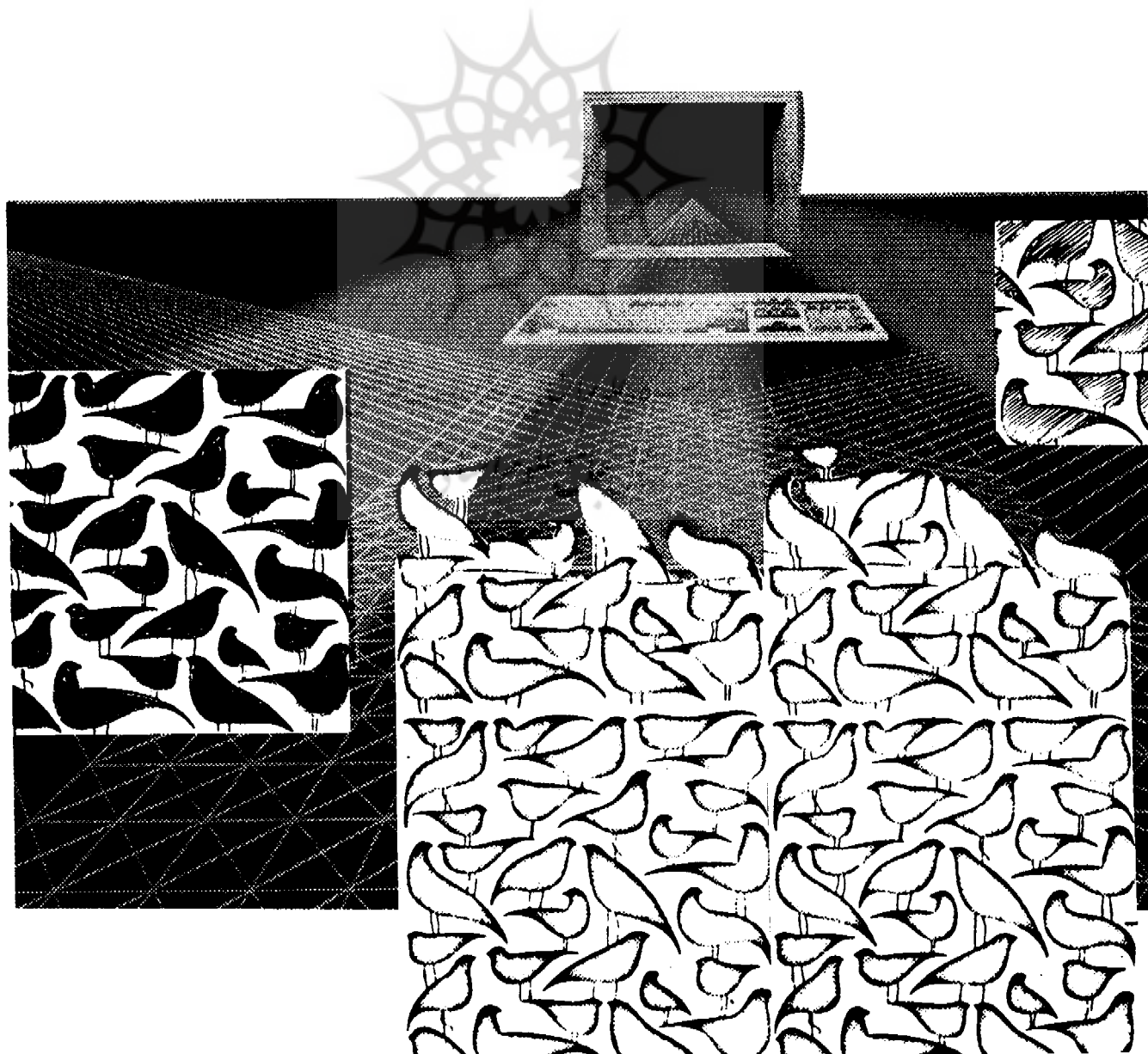


فرآیند ارتباط و دگرگونی فرهنگی

یانگ یون کیم و برنت دی. روبن
ترجمه ضیاء تاج الدین



ما در جهانی زندگی می‌کنیم که رسانه‌های گروهی و سایر دستگاه‌های اطلاع‌رسانی^۱ رخدادهای بین‌المللی را پیش روی ما می‌نهند. آنچه که در درون ملتی کوچک در آمریکای جنوبی رخ می‌دهد، می‌تواند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بخش چشم‌گیری از واقعیت سیاسی بسیاری از ملت‌های جهان باشد. دیپلمات‌ها و کارکنان شرکت‌های بین‌المللی، دارای رابطه کاری تنگاتنگ با بیگانگانی از دیگر فرهنگ‌ها هستند و ضروری است که از واقعیت‌های متغیر جهان دقیقاً آگاهی یابند. در مراکز شهری، بسیاری از ما خود را سرگرم کار در کنار بیگانگانی می‌یابیم که از پیشینه‌های گوناگون ملی، نژادی، قومی و مذهبی برخوردارند.

افزون بر سازگاری با پیوند فن‌آورانه در محیط داخلی و بین‌المللی، همه ما باید خود را با تغییرات در بسیاری از جنبه‌های زندگی همانند ساختار اجتماعی، ارزش‌ها، سیاست و مهم‌تر از همه روابط انسانی سازگار کنیم. حتی در جوامعی که از فن‌آوری کم‌تری برخوردارند، تغییرات تقریباً به همه الگوهای زندگی همچون ارزش‌های سنتی، ساختار و کارکردهای خانواده، و رابطه بین نسل‌ها یورش می‌برد. همه شاخص‌ها دال بر آن است که میزان تغییرات تا آن مرزهایی از سازگاری انسانی^۲ پیش می‌رود که هنوز بررسی نشده است. رابطه ما با گذشته فردی و جمعی خود به طرز فزاینده‌ای دچار اختلال و مبدل به آمیزه خاصی از آزادی و تباهی می‌شود که لاجرم با تغییرات گسترده ملازم است.

ما بیش از پیش در جایگاه‌هایی قرار می‌گیریم که نمی‌توان به فرهنگ جوانان خود متکی بود تا بتوان به فرایینی آنچه که دیگر انسان‌ها قصد انجام آن را در آینده دارند پرداخت. شواهد متقنی وجود دارد مبنی بر آن که کاهش در دوری مادی و افزایش در نزدیکی اطلاعاتی پیش‌رفت‌هایی را برای کیفیت حیات بشر به ارمغان می‌آورد. به رغم آن که شاید اکنون انسان‌ها در فراسوی مرزهای فرهنگی و خرده فرهنگی بیش از هر زمانی در تاریخ یکدیگر را بشناسند، ما کماکان تعارضات داخلی و بین‌المللی را مدنظر داریم.

در مقابل، آنچه که ما در نظر می‌گیریم چندین شیوه متفاوت است که انسان‌ها می‌کوشند از طریق آنها با پیچیدگی‌های زندگی کنار آیند و سازگار شوند. کسانی وجود دارند که خود را در ورطه این تغییرات فنا شده می‌یابند و از مفاهیمی مانند «آگاهی اجتماعی»^۳ و «آگاهی

جهانی»^۴ دوری می‌جویند. سایرین فعالانه به سازمان‌دهی انسان‌ها می‌پردازند تا برای مبارزه به نفع ارزش‌های سنتی و بازگشت روند در حال تغییر با یکدیگر متحد شوند. همچنین کسانی وجود دارند که برای هم‌گامی با تغییرات پیرامون خود نؤمیدانه می‌کوشند و اغلب فقط با تجربه ناکامی و یأس مواجه می‌شوند.

به نظر می‌رسد آنچه که در تلاش‌های ما برای کنار آمدن با تغییرات و پیچیدگی‌های جهان معاصر وجود ندارد، درکی روشن از پوشش بنیادی جهان و مفهوم دقیق سمت‌گیری تغییرات است. ما قادر به تشخیص «میان‌فرهنگی بودن»^۵ واقعیت‌های داخلی و بین‌المللی نیستیم و در عوض می‌کوشیم تا به بسیاری از مسائل میان‌فرهنگی به شیوه‌ای بردازیم که فرهنگ خود ما به آن شکل می‌بخشد. گرچه مسائل رویاروی ما مستلزم سمت‌گیری میان‌فرهنگی و روش‌های جدید برخوردار با یکدیگر است، اما ما تلاش می‌ورزیم تا روش‌های فرهنگی خود را بر دیگران «تحمیل» کنیم. چنین می‌نماید که این نکته در مورد بسیاری از مسائل بین‌المللی و درگیری‌های داخلی بین گروه‌های مختلف ذینفع و نیز تلاش‌های ما برای حل تعارض بین افراد صدق کند.

آنچه که ما بایستی برای حضور مؤثرتر در جهان در حال تغییر انجام دهیم، اتخاذ تصمیمی آگاهانه در باب نگرش‌های اساسی ما نسبت به خود و رابطه با دیگران و با تمامی جهان است. این بدین معناست که باید جویای انگاره‌ای نو از خود باشیم که به ما در ایجاد راهبردهای خاص برای فعالیت‌ها و مسائل روزمره یاری می‌رساند. البته سمت‌گیری تازه و کاهش قوم‌مداری^۶ چالشی دشوار است. برای اکثر ما که در طی سنین رشد در محیط فرهنگی واحدی پرورش یافته‌ایم، تغییر رخوت فرهنگی و عادات حتی در صورت تمایل نیز دشوار است.

مع‌هذا چنانچه قرار است در محیط میان‌فرهنگی^۷ خود مؤثرتر و کارآمدتر باشیم، اهمیت بسیار دارد که نهایت تلاش خود را برای کاهش قوم‌مداری به کار بریم. برای نمونه، برای آن که در یک شرکت چندملیتی مدیر بازرگانی کارآمدی باشیم، بایستی بتوانیم با کودکان و والدینی برخورد کنیم که نگرش‌های فرهنگی^۸ آنان متفاوت با ماست. برای آن که سفیری کارآمد در یک کشور دیگر باشیم، بایستی یک ارتباط‌گر^۹ کارآمد با حساسیت، شناخت و مهارت‌های اجتماعی وسیع نسبت به فرهنگ محلی^{۱۰} باشیم.

این مقاله طرح کلی از دگرگونی‌های میان‌فرهنگی ارائه می‌کند که افراد در معرض آنها قرار می‌گیرند. ما بر این باوریم که تغییرات تدریجی هنگامی در درون ما رخ می‌دهد که ما ارتباط گسترده‌ای با بیگانگان برقرار می‌کنیم. فرآیند «تنش - سازگاری - رشد»^{۱۱} که ما در معرض آنیم، به افزایش «میان‌فرهنگی بودن» ما می‌انجامد.

دگرگونی میان‌فرهنگی

تلاش‌های فزاینده‌ای برای کند و کار ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌هایی صورت گرفته است که از علایق ملی و فرهنگی فراتر می‌رود و همه بشر را شامل می‌شود. در سال ۱۹۴۶، نورتراپ^{۱۲} (۱۹۴۶ / ۱۹۶۶) در اثر خود با عنوان مفهوم شرق و غرب یک «آرمان فرهنگی بین‌المللی» را برای ایجاد شالوده‌های احساسی و فکری آن چیزی پیشنهاد کرد که وی آن را «حاکمیت محدود جهانی» قلمداد کرد. در بین منتقدان معاصر فرهنگ، تامپسون^{۱۳} (۱۹۷۳) به کند و کار مفهوم «فرهنگ

آنچه که در تلاش‌های ما برای

کنار آمدن با تغییرات و

پیچیدگی‌های جهان معاصر وجود

ندارد، درکی روشن از پویا

بنیادی جهان و مفهوم دقیق

سمت‌گیری تغییرات است.

دنیوی^{۱۴} پرداخت که در آن عرفان شرق با دانش و خردگرایی غرب درمی‌آمیزد. به همین سان، کپرا^{۱۵} (۱۹۷۵) در اثر خود با عنوان تائوفیزیک هماهنگی بین این دو نمود معاصر فکر انسان را آشکار ساخت.

اندیشه‌های فلسفی دیگری را نیز گبسر^{۱۶} (نگاه کنید به فوئرشتاین^{۱۷}، ۱۹۸۷) ارائه کرد که «آگاهی لاینفک»^{۱۸} را به مثابه شیوه نوظهوری از تجربه واقعیت مطرح ساخت. در این شیوه، شیوه‌های «خردگرایانه»، «اسطوره‌ای»، «سحرآمیز» و «بدوی» به طور هم زمان دارای حضور و یک‌پارچگی است. اندیشه «سادگی اختیاری»^{۱۹} الگین (۱۹۸۱) بازتاب اندیشه گبسر است که یک «حس مشترک جهانی» نوظهور و یک سبک زندگی عملی را توصیف می‌کند تا رویکرد مشتاقانه و خردگرایانه غرب به زندگی را با سمت‌گیری کل‌گرایانه و معنوی شرق آشتی دهد. مفاهیم دیگری همانند «بین‌المللی»^{۲۰} (لوتزگر^{۲۱}، ۱۹۶۰)، «جهانی»^{۲۲} (ولش^{۲۳}، ۱۹۷۳)، «چند

فرهنگی» (آدلر^{۲۴}، ۱۹۸۲) و «حاشیه‌ای»^{۲۵} (لوم^{۲۶}، ۱۹۸۲) ارائه شده است تا انگاره‌های مشابهی از فردیت را با مراتب مختلفی از ارزش توصیفی و توضیحی مطرح سازد.

به موازات این بینش‌های فلسفی و ایدئولوژیکی در مورد فردیت میان‌فرهنگی^{۲۷}، بسیاری از دانشمندان علوم رفتاری به بررسی تجارب افرادی پرداخته‌اند که به طور وسیع در معرض فرهنگ‌های بیگانه بوده‌اند. در بسیاری از نوشته‌ها به این بررسی رو شده است، که انگیزه آن رونق تبادل دانشجو و مهاجرت بین‌المللی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، جنبش سپاه صلح در دهه ۱۹۶۰، گسترش تجارت چند ملیتی، و افزایش کارکنان دولتی در بخش‌های نظامی و غیر نظامی بوده است. بررسی‌های مربوط به تجارب ارتباط میان‌فرهنگی توسط ساکنان موقت و مهاجران را می‌توان به طور عام به دو رویکرد تقسیم کرد: رویکرد «ارتباط میان‌فرهنگی به منزله مشکل»^{۲۸} و رویکرد «ارتباط میان‌فرهنگی به منزله یادگیری یا رشد»^{۲۹} که به اجمال مرور خواهد شد.

رویکرد ارتباط میان‌فرهنگی به منزله مشکل

از آنجا که رویارویی با محیط‌های فرهنگی بیگانه موجب شگفتی و بی‌اطمینانی می‌شود (که میزان آن به شدت تجارب مربوط به نابسامانی فرهنگی^{۳۰} منوط است)، بحث‌ها، مقاله‌ها و بررسی‌های تجربی زیادی به این پدیده پرداخته است. مفهوم تکانه فرهنگی^{۳۱} از جمله مورد استفاده انسان‌شناسان، ارتباط‌پژوهان، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بوده است تا بسیاری از ناکامی‌های برخاسته از ایام اولیه اقامت ساکنان موقت در خارج تبیین شود. بسیاری از نویسندگان واکنش‌های مختلف روانی، اجتماعی و جسمانی را توصیف کرده‌اند که با تکانه فرهنگی پیوند دارد. عبارات مشابه دیگری برای اشاره به انواعی از چنین تجارب «تکانه‌ای» به کار رفته که نمونه‌های آن تکانه نقشی^{۳۲} (برنز، ۱۹۶۶؛^{۳۳} هیگبی^{۳۴}، ۱۹۶۹)، تکانه زبانی^{۳۵} (اسمولی^{۳۶}، ۱۹۶۳)، خستگی فرهنگی^{۳۷} (کاتری^{۳۸}، ۱۹۶۶، ۱۹۷۵)، و تکانه انتقالی^{۳۹} (بنت^{۴۰}، ۱۹۷۷) است.

اساساً تکانه فرهنگی در اطلاق به «نوعی از سازگاری شخصیتی» به کار رفته است «که واکنشی نسبت به تلاش ناموفق و گذرا برای سازگاری با انسان‌ها و محیط‌های تازه» (لانستت^{۴۱}، ۱۹۶۳، ص ۸) و پیامد طبیعی ناتوانی سازواره انسان برای تعامل موثر با یک محیط تازه و تغییر یافته (بنت، ۱۹۷۷) است. تفت^{۴۲} (۱۹۷۷) شماری از واکنش‌های متداول نسبت به اختلال فرهنگی را شناسایی کرد: ۱. «خستگی فرهنگی» که نمودهای آن

تحریک‌پذیری، بی‌خوابی و دیگر اختلال‌های روان‌تنی است؛ ۲. احساس تباهی که برخاسته از گسستن از محیط‌های آشناست؛ ۳. طرد شدن از سوی افراد محیط تازه؛ ۴. احساس عجز به سبب ناتوانی در برخورد ماهرانه با ناشناختگی محیطی. به همین سان، بسیاری از بررسی‌های مربوط به مهاجران به پدیده‌های مرتبط با «بیماری‌های روانی» مهاجران پرداخته است. توصیف رویارویی با پناهندگان آسیای جنوب شرقی در محیط‌های بهداشت روانی در نوشته‌ها آمده است (نگاه کنید به کینزی^{۴۳}، ترن^{۴۴}، برکنریج^{۴۵}، و بلوم^{۴۶}، ۱۹۸۰؛ ویلیامز^{۴۷} و وستمر^{۴۸}، ۱۹۸۶). در هر یک از این موارد، تأثیرات «تکانه‌ای» به منزله جنبه‌های مرتبط با تغییر محیط است که احساسات تشدید یافته و رنج شدید را شامل می‌شود. بررسی‌های مربوط به فرایند سازگاری فرد^{۴۹} در محیط‌های فرهنگی ناآشنا ارتباطی تنگاتنگ با تکانه فرهنگی دارد. تلاش‌های زیادی برای شناسایی «مراحل» سازگاری فرد در یک محیط بیگانه صورت گرفته است. برای نمونه، ابرگ^{۵۰} (۱۹۶۰) چهار مرحله را توصیف می‌کند: ۱. مرحله «ماه غسل»^{۵۱} با مشخصه شیفتگی، شادی و خوش‌بینی؛ ۲. مرحله دشمنی و نگرش‌های قالبی احساسی نسبت به جامعه میزبان و ارتباط فزاینده با دیگر ساکنان موقت؛ ۳. مرحله بهبودی^{۵۲} با مشخصه دانش فزاینده زبانی و توانایی برای پیشرفت در فرهنگ جدید؛ ۴. مرحله پایانی که در آن سازگاری تقریباً تا حد ممکن تکمیل می‌شود، نگرانی عمدتاً رخت برمی‌بندد و سنت‌های جدید پذیرفته و خوشایند می‌شود.

دیگران مراحل تغییر در سازگاری فرد را به شکل منحنی ترسیم کرده‌اند. این منحنی‌ها مبین الگوهای تغییر زمانی در میزان خشنودی از زندگی در محیط بیگانه است. برای نمونه، یافته‌های تجربی مؤید منحنی سازگاری یو^{۵۳} (لیسگارد^{۵۴}، ۱۹۵۵) است که خوش‌بینی اولیه، شادی در فرهنگ میزبان و نزول یا «کاهش» در سطح سازگاری را به تصویر می‌کشد، که مقدمه بهبود تدریجی نسبت به مراتب بالاتر سازگاری است. گولاهورن و گولاهورن^{۵۵} (۱۹۶۳) این منحنی را بسط دادند و منحنی دابلیو^{۵۶} را پیشنهاد کردند که مبین آن است که ساکنان موقت اغلب دست‌خوش فرایند فرهنگ‌پذیری مجدد^{۵۷} می‌شوند (این منحنی یو دوم در محیط زادگاه وجود دارد و مشابه با منحنی تجربه‌شده در خارج است). (برای مرور جزئیات نگاه کنید به چرچ^{۵۸}، ۱۹۸۲).

نگرش مشترک در این دسته از بررسی‌های تکانه فرهنگی و سازگاری این بوده است که زندگی در سرزمین‌های بیگانه دشوار است. دغدغه مشترک این بررسی‌ها به حداقل رساندن مشکلات روانی و به حداکثر

رساندن عمل‌کرد مؤثر در محیط ناآشنا بود. مع‌هذا اتفاق نظر اندکی در این مورد وجود دارد که بتوان الگوها و فرایندهای تغییر در سازگاری را بر اساس بررسی‌های موجود تعیین کرد. افزون بر این، الگوهای مراحل سازگاری نشان‌دهنده مشکلات مفهومی در طبقه‌بندی افراد است. همان‌گونه که چرچ (۱۹۸۲) خاطر نشان ساخت، الگوهای موجود به قدر کافی به پرسش‌های اساسی همانند این پرسش‌ها نمی‌پردازد که «آیا ترتیب مراحل تغییرناپذیر است؟» و «آیا همه مراحل بایستی سپری شود یا آن که برخی افراد می‌توانند از برخی مراحل صرف‌نظر کنند؟».

رویکرد ارتباط بین‌المللی به منزله یادگیری یا رشد
آدلر (۱۹۸۷) که تکانه فرهنگی را در زمینه گسترده‌تری از یادگیری و رشد بین‌المللی در نظر می‌گرفت، رویکرد دیگری را در مقابل بررسی‌های «مشکل‌مدار»^{۵۹} پیشین پیشنهاد کرد. از نظر آدلر:

تکانه فرهنگی به منزله تجربه عمیق یادگیری قلمداد می‌شود که به خودآگاهی و رشد فردی می‌انجامد

«تکانه فرهنگی به منزله تجربه عمیق یادگیری قلمداد می‌شود که به مقدار زیادی از خودآگاهی و رشد فردی می‌انجامد. تکانه فرهنگی صرفاً به منزله یک بیماری نیست که درمان آن سازگاری باشد، بلکه در بطن تجربه یادگیری فرهنگی قرار دارد. تکانه فرهنگی تجربه خودآگاهی و تغییر است.» (ص ۲۹)

به همین سان، روبن^{۶۰} (۱۹۸۳) چشم‌انداز مشکل‌مدار را به هنگام بحث راجع به نتایج بررسی مشاوران فنی کانادایی و همسران آنان در یک مأموریت دو ساله در کنیا (روبن و کیلی^{۶۱}، ۱۹۷۹) مورد تردید قرار داد. این بررسی معلوم کرد که شدت و سمت‌گیری تکانه فرهنگی پس از گذشت یک سال به الگوهای سازگاری روانی در فرهنگ بیگانه ارتباط نداشت. نکته جالب‌تر این یافته بود که در برخی موارد وسعت تکانه فرهنگی رابطه‌ای مثبت با تأثیرات اجتماعی و حرفه‌ای در درون فرهنگ جدید داشت. این یافته‌ها دلالت‌هایی را پیش رو

می‌نهد که در تضاد مستقیم با چشم انداز مشکل مدار در مورد سرشت تکانه فرهنگی است.

از این رو، در رویکرد ارتباط بین‌المللی به منزله یادگیری یا رشد، تکانه فرهنگی به عنوان اساس یا هسته تجربه یادگیری میان فرهنگی قلمداد می‌شود، گرچه کلیت آن را ضرورتاً شامل نمی‌شود. فرآیند تکانه فرهنگی شالوده‌ای است که فرد بایستی به گونه‌ای بر اساس آن به مقابله با تضادهای فرهنگی، روانی و فلسفی بین‌گرایش فرهنگی درونی خود و گرایش محیط جدید برخیزد. بنابراین، تجربه یادگیری میان فرهنگی عمدتاً به منزله تجربه‌ای گذرا تلقی می‌شود که بازتاب «حرکت از وضعیت آگاهی فرهنگی و خودآگاهی قلیل به سوی آگاهی فرهنگی و خودآگاهی کثیر است» (آدلر، ۱۹۸۷ / ۱۹۷۲، ص ۱۵).

آدلر (۱۹۷۵) بر اساس این چشم‌انداز به توصیف پنج مرحله از تغییرات احاطه‌کننده و پیش‌رونده در هویت و یادگیری تجربی می‌پردازد. به طور خلاصه، این پنج مرحله عبارت است از: ۱. مرحله تماس^{۶۲} با مشخصه هیجان و شادمانی که در طی آن فرد نگرش قوم‌مدارانه به محیط دارد؛ ۲. مرحله فروپاشیدگی^{۶۳} با مشخصه سردرگمی، بیگانگی و افسردگی که در طی آن تفاوت‌های فرهنگی به طور فزاینده‌ای چشمگیر می‌شود؛ ۳. مرحله یک‌پارچگی مجدد^{۶۴} با مشخصه طرد شدید فرهنگ ثانویه، طرد دفاعی مشکلات فردی و گزینش وجودی برای پس‌روی به سوی مراحل اولیه یا نزدیکی بیش‌تر به ثبات قدم و رشد فردی؛ ۴. مرحله خودمختاری^{۶۵} با مشخصه درک فزاینده فرهنگ میزبان همراه با احساس توانایی؛ و ۵. مرحله استقلال^{۶۶} نهایی با مشخصه حفظ نسبی‌گرایی و تفاوت‌های فرهنگی، رفتار خلّاق و آگاهی فرهنگی و خودآگاهی فزاینده.

بررسی‌های مربوط به فرآیند

سازگاری فرد در محیط‌های فرهنگی

ناآشنا ارتباطی تنگاتنگ با

تکانه فرهنگی دارد

دگرگونی میان فرهنگی به فرآیند تغییر در افراد اطلاق می‌شود که در فراسوی محدوده‌های شناختی، عاطفی و رفتاری فرهنگ اصلی آنان قرار دارد

دگرگونی میان فرهنگی

ارتباط میان فرهنگی^{۶۷} عبارت است از فرآیند ارتباط که در وضعیتی رخ می‌دهد که در آن الگوهای رمزگردانی و رمزگشایی کلامی و غیرکلامی ارتباط‌گران به سبب تفاوت‌های فرهنگی به طرز بارزی با یکدیگر تفاوت دارد. گرچه بسیاری از تجربیات میان فرهنگی به طور غیرمستقیم از رهگذر دریافت پیام‌هایی روی می‌دهد که در رسانه‌های جمعی (از جمله کتاب، مجله، نشریه، فیلم، برنامه تلویزیونی و روزنامه) خواننده، دیده و شنیده می‌شود، توجه ما در اینجا اساساً به موقعیت‌های ارتباطی برای برخوردهای مستقیم و رو در رو بین افرادی با زمینه‌های متفاوت فرهنگی معطوف است. اصطلاح فرهنگ به طور وسیع و کلی به الگوهای زندگی جمعی اطلاق می‌شود که افراد در گروه‌های اجتماعی مانند گروه‌های ملی، نژادی، قومی، اقتصادی - اجتماعی، منطقه‌ای و جنسیتی در آن اشتراک دارند. هر چه تفاوت در نگرش‌های فرهنگی و خرده فرهنگی بیشتر باشد، بر جنبه میان فرهنگی ارتباط افزوده می‌شود (نگاه کنید به گودیکانست^{۶۸} و کیم^{۶۹}، ۱۹۸۴؛ روبین، ۱۹۸۳؛ ساریاف^{۷۰}، ۱۹۷۹).

دگرگونی میان فرهنگی^{۷۱} به فرآیند تغییر در افراد اطلاق می‌شود که در فراسوی محدوده‌های شناختی، عاطفی و رفتاری فرهنگ اصلی آنان قرار دارد. به مثابه یک فرآیند، این مفهوم بر مراتب متفاوتی از میان فرهنگی بودن دلالت دارد. اصطلاح میان فرهنگی در اینجا بر دیگر اصطلاحات مشابه مانند چندفرهنگی، جهانی و حاشیه‌ای رجحان دارد. با صرف طرح شخصیتی که در رای هر گروه معین فرهنگی قرار دارد، این اصطلاح مقید

به نگرش‌های خاص فرهنگی نیست.

در این نوشتار، افراد به مثابه یک نظام قلمداد می‌شوند و این گونه استنباط می‌شود که آنان از رهگذر تعامل جاری با محیط و ساکنان آن عمل می‌کنند. در این چشم‌انداز، ارتباط به فرآیند رمزگشایی^{۷۲} اطلاعات (دریافت، پردازش و انتقال) و رمزگردانی^{۷۳} (بیان کلامی و غیر کلامی) اطلاق می‌شود که برای عمل در یک محیط معین ضروری است. فرد از رهگذر ارتباط به طور غیر رسمی با محیط پیوند می‌خورد. این فرآیند بده - بستان اطلاعات لازمه ظهور و بقای همه انسان‌ها به مثابه موجودات اجتماعی است. به مفهوم دقیق، هر فرد به عنوان یک نظام باز^{۷۴} تلقی می‌شود.

ما انسان‌ها همانند دیگر نظام‌های زنده خصلتاً دارای تعادل حیاتی هستیم و می‌کوشیم که مجموعه‌ای از متغیرها در ساختار معنایی درونی خود را برای نیل به کلیتی سامان‌یافته استوار سازیم. افراد با دریافت پیام‌های منحل به نظم درونی خود، عدم تعادل^{۷۵} را تجربه می‌کنند. در وضعیت عدم تعادل، فرد با تنش^{۷۶} روبرو می‌شود و می‌کوشد که تعادل درونی خویش را باز یابد. از این رو، تنش نمود یک فرآیند عام است که وقوع آن در زمانی است که امکانات یک نظام باز نمی‌تواند نیازهای محیطی را کاملاً برآورده سازد. در موقعیت‌های تنش‌زاه، ساز و کار به اصطلاح دفاعی در فرد فعال می‌شود تا بتواند ثبات ساختار درونی را با نوعی شگرد روانی حفظ کند. انسان می‌کوشد که «رنج» واقعی یا پیش‌بینی‌شده ناشی از عدم تعادل و تنش را با خودفروبی، انکار، اجتناب و کناره‌گیری به حداقل رساند (لازاروس^{۷۷}، ۱۹۶۶، ص ۲۶۲).

زمانی که چالش‌های محیطی کماکان تعادل درونی را تهدید می‌کند، افراد کماکان برای غلبه بر این چالش‌ها از طریق فعالیت‌های سازگارانۀ خود جهت تأثیر بر محیط و واکنش نسبت به آن تقلا می‌کنند. برخلاف حیوانات که عموماً واکنش انفعالی نسبت به چالش‌های محیطی دارند، فعالیت‌های سازگارانۀ انسان‌ها شامل تغییر شرایط درونی و شرایط محیطی است (چامسکی^{۷۸}، ۱۹۷۲). با توانایی‌های «انعکاسی»^{۷۹} و «خود انعکاسی»^{۸۰} ذهن که به واریسی، پیش‌بینی، تعمیم، تحلیل و برنامه‌ریزی می‌پردازد، انسان قادر می‌شود که شرایط درونی و بیرونی خود را خلاقانه دگرگون سازد. این توانایی بی‌همتای انسان برای سازگاری که یانتش^{۸۱} (۱۹۸۰) آن را «خود سازماندهی»^{۸۲} می‌نامد به منزله رمز رشد درونی است. از دیدگاه یانتش، «به عبارتی ما دارای هم‌زیستی تکاملی با خویش و با محصولات فکری خویش هستیم» (ص ۱۷۷).

ساختارهای درونی افراد از طریق فرآیندهای مکرر



ارتباطی بین جهان درونی و بیرونی ظهور و رشد می‌یابد. آنان یاد می‌گیرند که به یک موقعیت «با نگاهی نو» بنگرند. این خصلت خود سازماندهی (یا انعکاسی و خود انعکاسی) در نظام‌های انسانی، وی را قادر می‌سازد که بیش از قدرت مولد حیوانات پست بدیل‌های سازگاران را تولید کند. می‌توان معانی بیشتری را به اشیاء نسبت داد، و به شمار بیشتری از پیوندها و لذا به شمار بیشتری از نتایج دست یافت. در حالی که شب‌پره به هنگام رویارویی با نور چاره‌ای جز پرواز آبی به سوی آن ندارد، اما فرد درگیر در فرآیندهای پیچیده فکری می‌تواند یک محرک را با بسیاری از روش‌ها ادراک کند و به منظور سازگاری، بسیاری از روش‌ها را برای تلفیق این ادراکات بررسی کند. فرآیند تنش - سازگاری - رشد چرخشی و مستمر است. به محض آن که خطر محیطی یک نظام را به سوی عدم تعادل می‌راند، فرد برای اعاده هماهنگی از طریق بازسازی نظام ارتباطی درونی خود عمل می‌کند تا بتواند با این چالش سازگار شود. لذا تعادل^{۸۳} درونی دگر باره به دست می‌آید تا آن که این نظام با چالش‌های محیطی جدیدی مواجه شود. در این دیدگاه این مفهوم ضمنی

ضرورت دارد. همین حل مشکلات تنش‌زا است که مبشر دگرگونی کیفی فرد در جهت توانایی درونی بیش‌تر برای سازش با شرایط متغیر محیطی است. در مقابل، توانایی درونی فزاینده مهار تنش و سازگاری را تسهیل می‌کند.

از فرآیند فرهنگی تا میان فرهنگی

نوزادان در روند رشد خود با یک محیط فرهنگی سازگار می‌شوند که عمدتاً از نمادها و اشیایی تشکیل می‌شود که معنی و اهمیت آنها محصول فعالیت‌های ارتباطی دیگر انسان‌هاست. افراد در طی زمان آن دسته از نگرش‌های شناختی، عاطفی و رفتاری را ایجاد و درونی می‌کنند که عموماً افراد یک محیط فرهنگی در آن اشتراک دارند. در مقابل، این نگرش‌ها ابزاری ضروری برای ارتباط افراد جهت اداره خود و محیط است.

در این فرآیند، افراد موجوداتی فرهنگی می‌شوند. نگرش‌های فرهنگی بخش بزرگی از الگوهای ارتباطی ناخودآگاه، به ویژه الگوهای شناختی، برای طبقه‌بندی و تفکیک اطلاعات حاصل از محیط است. افراد به مثابه موجوداتی فرهنگی در قید شیوه‌های احساس و رفتار جمعی قرار دارند. لذا انسان‌ها در تجربه خود از آنچه که در ورای مرزهای آگاهی فرهنگی آنان قرار دارد، از آزادی محدودی برخوردارند.

نقش‌پذیری درونی‌شده فرهنگی که بر شرایط درونی افراد حاکم است، تا زمانی که آنان با افراد برخوردار از نگرش‌های متفاوت فرهنگی مواجه نشوند عمدتاً نامشخص، قطعی و چالش‌ناپذیر می‌ماند. به بیان بولدینگ^{۸۴} (۱۹۵۶ / ۱۹۷۷)، دستگاه عصبی انسان به شیوه‌ای سازمان داده می‌شود که الگوهای حاکم بر رفتار و ادراک تنها زمانی در حیطه آگاهی جای می‌گیرد که از امور شناخته شده انحراف یابد (ص ۱۳). رویارویی‌های میان فرهنگی زمانی شرایط انحراف از امور شناخته شده را فراهم می‌آورد که افراد با امور ناهمخوان با برنامه مکتوم خود مواجه می‌شوند.

فرآیند میان فرهنگی تنش - سازگاری - رشد

مردم برای ارتباط میان فرهنگی به ناچار انبوهی از مشکلات را تجربه می‌کنند که هم زمان با تجربه آن دسته از الگوهای ارتباطی است که تصورات مسلم آنان را به چالش می‌طلبد. افرادی که شدیداً درگیر رویارویی‌های فرهنگی‌اند (مانند مهاجران و ساکنان موقت که ضرورتاً بایستی به نحو مؤثری در یک محیط بیگانه عمل کنند) برای تغییر لافل برخی از روش‌های فکری، احساسی و رفتاری خود که از حیث فرهنگی شرطی است، به چالش طلبیده می‌شوند. دامنه این چالش‌ها در ارتباط

تنش نمود یک فرآیند عام است

که وقوع آن در زمانی است که

امکانات یک نظام باز نمی‌تواند

نیازهای محیطی را کاملاً

برآورده سازد

نهفته است که صرفاً راهی برای کسب منافع رشد بدون تجربیات ملازم با این منافع وجود ندارد. این اصل مبین وحدتی است که در آن تنش و رشد در فرآیند سازگاری درمی‌آمیزند، زیرا هیچ یک بدون دیگری رخ نمی‌دهد و هر یک از آنها به سبب وجود دیگری رخ می‌دهد.

کشاکش پویا بین تنش و سازگاری و رشد درونی حاصل از آن ضرورتاً مشخصه فرآیندهای حیاتی انسان‌ها (و همه نظام‌های زنده) است. همین کشاکش است که برای حیات مستمر افراد در مواجهه با چالش‌های محیطی

میان‌فرهنگی، لااقل تا حدی به میزان ناهمگنی نگرش‌های فرهنگی شرکت‌کنندگان در یک رویارویی خاص منوط است. هر چه نگرش‌های فرهنگی ارتباط گران نامتناسب‌تر و ناهمگن‌تر باشد، بر تجربیات میان‌فرهنگی آنان افزوده می‌شود.

به بیان دقیق، تجربیات ارتباطی میان‌فرهنگی ذاتاً تنش‌زاست. تفهیم و تفهم میان‌فرهنگی غالباً متضمن یک چالش اساسی است که عدم تعادل و تنش را برای شرکت‌کنندگان به بار می‌آورد. در مواجهه با موقعیت‌هایی که در آنها تصورات و فرض‌های برخاسته از دوران کودکی مورد تردید قرار می‌گیرد، ارتباط گران دچار تردید و تضاد می‌شوند. در مورد مهاجرانی که به یک فرهنگ بیگانه کوچیده‌اند، افزایش چشم‌گیری در چالش‌های مادی و نمادین رخ می‌دهد. برآوردهای محافظه‌کارانه مبین آن است که فرد در نخستین سال زندگی خود در فرهنگ جدید ممکن است قریب یک سوم آنچه را تجربه کند که هولمز^{۸۵} و راهه^{۸۶} (۱۹۶۷) آن را ۲۳ تغییر بسیار چشم‌گیر در زندگی قلمداد می‌کنند. به این پدیده عموماً تکانه فرهنگی اطلاق می‌شود و

از این رو، افراد بایستی در رویارویی با موقعیت فرهنگی تکانه‌ای، لااقل موقتاً برخی از الگوهای فرهنگی موجود برای ارتباط را تغییر دهند تا بتوانند ارتباط را مطابق خواسته خود از کارایی برخوردار سازند. به دیگر سخن، چنین موقعیت‌هایی ایجاب می‌کند که ما برخی از شیوه‌های فرهنگی کهنه خود را تعلیق یا دگرگون کنیم و برخی از روش‌های فرهنگی نو را انطباق دهیم. این ضرورت معمولاً با مقاومت آگاهانه یا ناآگاهانه افرادی مواجه می‌شود که درگیر در آن گونه از ارتباط میان‌فرهنگی‌اند که بر تنش موجود در آنان می‌افزاید. با وجود این، پافشاری بر شیوه‌های فرهنگی کهنه و تلاش برای اجتناب از تنش به مثابه آن است که «بخواهیم هم یک یک خود را حفظ کرده و هم آن را بخوریم».

تکانه فرهنگی، یا تنش عام میان‌فرهنگی، در واقع جزء لاینفکی از چرخه سازگاری میان‌فرهنگی است. شرایط جدید و ناآشنای محیطی که ناشی از تفاوت‌های فرهنگی است موجب فشار در نظام‌های درونی افراد به هنگام تلاش برای سازگاری می‌شود. گرایش‌های روانی افراد به سوی جنبه‌های تازه‌ای از ادراک و تجربه غالباً

**تجربه یادگیری میان‌فرهنگی عمدتاً
به منزله تجربه‌ای گذرا تلقی
می‌شود که بازتاب «حرکت از
وضعیت آگاهی فرهنگی و
خودآگاهی قلیل به سوی آگاهی
فرهنگی و خودآگاهی کثیر است»**



موجب شکل‌هایی از گسیختگی شخصیتی موقتی و یا حتی «فروپاشی» آن در موارد شدید می‌شود. بنابراین، تنش میان‌فرهنگی به مثابه مقاومت درونی اندام انسا برابر تکامل فرهنگی اش قلمداد می‌شود.

تا آن‌جا که تنش مسبب رنج، نؤمیدی و نگرانی قلمداد می‌شود، بایستی آن را به منزله انگیزه‌ای برای یادگیری، رشد و خلاقیت فرد دانست. لذا از هم پاشیدگی موقت اساس رشد آتی برای آگاهی از شرایط زندگی و راه‌های پرداختن به آنهاست. جورارد^{۸۷} (۱۹۷۴) این

همان گونه که پیشتر اشاره شد، مشخصاً به مثابه پدیده‌ای منفی، مشکل‌آفرین و ناخوشایند تلقی می‌شود که بایستی از آن اجتناب شود. با این همه، تکانه فرهنگی بر حسب نظام موجود نمودی از یک فرآیند عام است و زمانی روی می‌دهد که توانایی‌های نظام موجود تکافوی نیازهای محیط فرهنگی ناآشنا را نمی‌کند. این تکانه پیش شرطی برای تغییر و رشد در زمانی است که افراد می‌کوشند تعادل درونی خود را از طریق سازگاری با نیازها و فرصت‌های برآمده از موقعیت میان‌فرهنگی باز یابند.

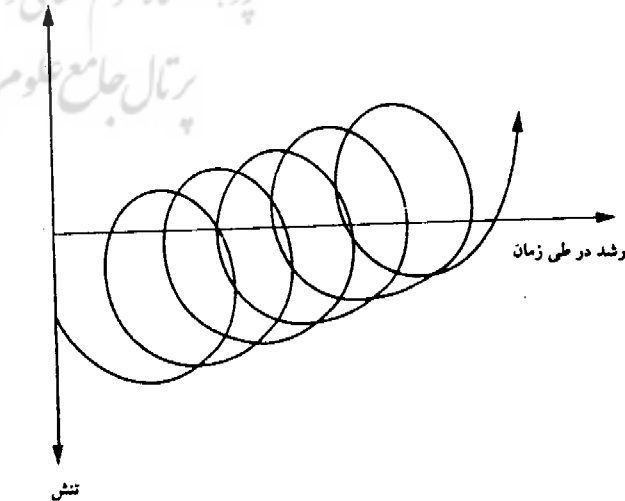
فرآیند پویا را به عنوان یک پارچگی - از هم پاشیدگی - یک پارچگی مجدد - به شمار می آورد:

«رشد همانا از هم پاشیدگی یکی از روش های تجربه جهان است که در پی آن سازماندهی مجدد این تجربه می آید که شامل برملا شدن تازه جهان است. این بی سامانی و یا حتی تلاش یکی از راه های تجربه جهان است که حاصل برملا شدن تازه موجودیت متغیر جهان است؛ این برملا شدن ها همواره انتقال می یابد، اما معمولاً نادیده گرفته می شود.» (ص ۴۵۶).

به همین منوال، هال (۱۹۷۶) در پیشنهادی که راجع به رشد روانی افراد در ورای شاخص های فرهنگی آنها ارائه کرد، این فرآیند را «پویای هویت - جدایی - رشد»^{۸۸} نامید (برای آگاهی از دیدگاه مشابه همچنین نگاه کنید به دابروفسکی^{۸۹}، ۱۹۶۴).

فرآیند تنش - سازگاری - رشد در بطن تجربه ارتباط میان فرهنگی نهفته است که در حرکت پیش رونده و بالا رونده در چرخه «پس روی برای پرش» قرار دارد. هر تجربه تنش زا با «پس روی» روبرو می شود که پس از آن نیروی سازگاری انسان را برای «پرش به پیش» فعال می کند. جابجایی بین فروپاشی نظام فرهنگی درونی شده و کهنه و پیدایش نظام نو فرد را قادر می سازد تا بهتر بتواند با رویارویی های میان فرهنگی بعدی سازگار شود. نهایتاً این تجربه ارتباط میان فرهنگی افراد به تکامل آن دسته از نظام های اجتماعی یاری می رساند که افراد جزئی از آنها هستند.

سازگاری



پوش تنش - سازگاری رشد در فرآیند دگرگونی میان فرهنگی

تا آن جا که تنش مسبب رنج نؤمیدی و نگرانی قلمداد می شود بایستی آن را به منزله انگیزه های برای یادگیری، رشد و خلاقیت فرد دانست

این فرآیند رشد شدیداً در مهاجران، پناهندگان و مبلغان مذهبی مشهود است که ضرورتاً بایستی الگوهای ارتباطی محیط تازه را بخشی از وجود خود سازند و لذا شرایط درونی خود را بازسازی کنند. در صورت امکان، آنان با شرایط محیط میزبان بر اساس نگرش های فرهنگی پیشین خود کنار آمده اند. آنان از طریق تجربیات مستمر میان فرهنگی برای تنش - سازگاری که بر اثر چالش های محیطی برانگیخته می شود، به گسترش توانایی های درونی خود برای عمل در محیط تغییر یافته می پردازند.

پژوهش های تجربی دال بر حمایت غیرمستقیم و اولیه از این نکته است که تنش برای سازگاری با یک فرهنگ متفاوت واقعاً زمینه را برای رشد سازگاران را نه بعدی فراهم می آورد. برای نمونه، ایتن^{۹۰} و لسری^{۹۱} (۱۹۷۸) گزارش دادند که سطح تنش در مهاجران برخوردار از تحرک صعودی بیشتر بسیار بالاتر از آنانی بود که از تحرک صعودی کمتری برخوردار بودند. مهاجران سازگارتتر در میان آمریکایی های ژاپنی تبار (مارمت^{۹۲} و سایم^{۹۳}، ۱۹۷۶) و زنان آمریکایی مکزیکی تبار (میراندا^{۹۴} و کاسترو^{۹۵}، ۱۹۷۷) نسبت به گروه هایی که سازگاری کمتری داشتند، نشانه های نسبتاً بیش تری از تنش (مانند نگرانی و نیاز به روان درمانی) بروز دادند. افزون بر این، برخی یافته های برگرفته از بررسی روبن و کیلی (۱۹۷۹) دال بر آن است که کانادایی های مقیم کنیا که نهایتاً مؤثرترین سازگاری را نسبت به فرهنگ جدید داشتند، در طی دوره انتقال دستخوش تکانه شدید فرهنگی شدند. سایر بررسی های مربوط به فرهنگ پذیری مهاجران و دانشجویان خارجی در ایالات متحده آمریکا نشان داده است که افراد پس از گذراندن موفقیت آمیز این مرحله اولیه از پیچیدگی فزاینده

شناختی، سمت‌گیری مثبت به سوی خود و محیط میزبان و توانایی‌های رفتاری برای ارتباط با افراد بومی را از خود بروز می‌دهند (مثلاً نگاه کنید به کویلیو^{۹۶}، ۱۹۵۸؛ کیم، ۱۹۷۶، ۱۹۷۸، ۱۹۸۰).

تفہیم و تفہم میان فرهنگی غالباً متضمن یک چالش اساسی است که عدم تعادل و تنش را برای شرکت‌کنندگان به بار می‌آورد

در این مرحله بایستی به خوانندگان خاطرنشان کرد که همه افراد در گذر به سوی خصلت «میان‌فرهنگی» موفق نیستند. گرچه این افراد اقلیتی را تشکیل می‌دهند، اما برخی از آنان ممکن است به شدت در برابر چنین تغییر درونی ایستادگی کنند و از این رهگذر بر سطح تنش بیفزایند و چرخه تنش - سازگاری - رشد را با دشواری شدید رو برو کنند. ممکن است برخی از آنان به علت فقدان انعطاف‌پذیری روانی نتوانند با تجربه‌های تنش‌زای شدید برخورد کنند. ممکن است سایرین خود را در موقعیت‌هایی میان‌فرهنگی بیابند که شدت چالش‌های آن مقابله‌ناپذیر است. با این همه، این گونه تلقی می‌شود که اکثر افراد در اکثر شرایط دست‌خوش چرخه‌ای از تنش - سازگاری - رشد می‌شوند که قبلاً بدیهی فرض کرده‌ایم.

پیامدهای دگرگونی میان‌فرهنگی

همان‌گونه که پیش‌تر تشریح شد، فرآیند میان‌فرهنگی شدن - یعنی فرآیند دگرگونی فرد از انسان فرهنگی به انسان میان‌فرهنگی - فرآیند رشد در فراسوی شرطی شدن اولیه فرهنگی است. یکی از پیامدهای تجربیات گسترده ارتباطی و دگرگونی درونی حاصل از آن همانا تحول هویت فرهنگی است که اصلاً «متحجر» نیست. هویت فرهنگی فرد میان‌فرهنگی خصلتاً دست‌خوش دگرگونی و رشد بیش‌تر است. از این سخن چنین بر نمی‌آید که هویت فرهنگی فرد شدیداً میان‌فرهنگی دال بر فقدان فرهنگ یا بی‌فرهنگی است، بلکه این هویت مقید به تعلق به یک فرهنگ خاص نیست. آدلر (۱۹۸۲)، در تبیین فرد «چندفرهنگی»^{۹۷}، این هویت بی‌همتا را چنین توصیف می‌کند:

«هویت مرد (یا زن) میان‌فرهنگی بر «تعلق» استوار نیست که دال بر مالکیت فرد بر فرهنگ و یا مالکیت فرهنگ بر فرد باشد، بلکه بر شکلی از خودآگاهی متکی است که قادر به پرداختن به شکل‌های همواره تازه‌ای از واقعیت است. بدین مفهوم، مرد (یا زن) چندفرهنگی دارای انحراف اساسی از انواع هویت‌هایی است که در جوامع سنتی و توده‌ای یافت می‌شود. این مرد (یا زن) نه تماماً جزئی از فرهنگ خود و نه تماماً منفک از آن است. در مقابل، وی در مرز این دو قرار دارد.» (ص ۳۹۱)

دومین پیامد تجارب ارتباط گسترده میان‌فرهنگی و دگرگونی سازگاران عبارت از ساختار شناختی است که درک گسترده و عمیق شرایط و تفاوت‌های فرهنگی

انسان‌ها و نیز نگرش به اموری را میسر می‌سازد که وسیع‌تر از هر چشم‌انداز فرهنگی است. یوشیکاوا^{۹۸} (زیر چاپ) این رشد شناختی در ارتباط میان‌فرهنگی را به مثابه یک فرآیند خلاق توصیف می‌کند که از رابطه ساختاری هم‌سنگ با فرآیند کشف علمی و فرآیند روشنگری مذهبی برخوردار است. از این دیدگاه، یوشیکاوا مراحل تکامل به مثابه حرکت از ادراک قوم مدارانه (یادوگانه^{۹۹}) به سوی ادراک غیر دوگانه و «فرا زمینه‌ای»^{۱۰۰} را امری مسلم فرض می‌کند. فرد در این مرحله از تحول شناختی قادر است که تعامل گفت و شنودی پویا بین فرهنگ اصلی و فرهنگ جدید را تجربه کند.

در مقابل، احتمال دارد که افزایش گسترده و ژرفای شناخت بتواند توانایی‌های احساسی و رفتاری متناسب با آن را تسهیل کند. سائقه ذاتی به سوی توازن (یا هماهنگی) درونی در افراد به مثابه نظام‌های باز به سازگاری بین حیطه‌های شناختی، عاطفی و رفتاری در نظام درونی فرد می‌انجامد. فرآیندی که شاید بتوان آن را **کیمیای درونی** نامید، به هنگام آرامش و آرمیدگی روی می‌دهد: هنگامی که فرد «قدیمی» فرو می‌باشد، دانش فکری، نگرش‌ها و توانایی‌های رفتاری به خلق فردی «جدید» در بالاترین مراتب یک پارچگی می‌پردازد.

از این رو، فرد روشنفکری که از ارتباط گسترده میان‌فرهنگی و دگرگونی سازگاران بهره می‌جوید، غالباً دارای نگرش اثباتی (یا پذیرشی) نسبت به تفاوت‌های فرهنگی است و از ظرفیت و سعه صدر رفتاری و عاطفی برای مشارکت در تجربیات فرد دیگر برخوردار است. حتی هنگامی که فرد از رسوم فرهنگی فرد دیگر آگاه نیست، ممکن است به سبب خصلت شدیداً میان‌فرهنگی

پانوشته‌ها:

دارای انعطاف رفتاری و عاطفی برای سازگاری با موقعیت و نیز مهارت خلاقانه برای اجتناب از تنازعاتی باشد که در استحاله نامناسب میان فرهنگی ریشه دارد. هیوستن^{۱۰۱} (۱۹۸۱) نویسنده آمریکایی ژاپنی تبار، از میان فرهنگی بودن فردی خود چنین سخن می‌گوید:

«اکسون مطابق احساس آن روز خود از مهمانان پذیرایی می‌کنم. چنانچه حساسیت ژاپنی‌ام شدیدتر باشد، مطابق آن عمل کرده و احساس رضایت می‌کنم. چنانچه خواستار رفتاری همانند همه آمریکایی‌ها باشم، می‌توانم آن گونه عمل کرده و احساس رضایت کنم. من شخصیت دوگانه فرهنگی خود را پذیرفته‌ام و آن را نه نقطه ضعف بلکه نقطه قوت می‌دانم. این که من از حیث فرهنگی نه ژاپنی خالص و نه آمریکایی خالص هستم ... بدین معنا نیست که از شخصیت کم‌تری برخوردارم. به نظر می‌رسد که من بر اثر میراث‌های هر دو بارور شده‌ام.»

همان طور که اشاره شد، دیدگاه ما این است که این رشد فرهنگی در فراسوی شاخص‌های یک فرهنگ به منزله مشخصه «فرد میان فرهنگی» است. از این لحاظ، فرد میان فرهنگی به آنچه که هریس^{۱۰۲} (۱۹۷۹) آن را در «سطح بهینه توانش ارتباطی» می‌نامد، دست می‌یابد. در این مرحله، فرد به نهایت توانایی برای ارتباط با افراد برخوردار از پیشینه فرهنگی بسیار متفاوت ارتباط برقرار می‌کند و به جای پذیرش اجباری روندهای عمل در یک فرهنگ خاص می‌تواند اعمالی را در موقعیت‌های خاص به طور آگاهانه برگزیند. بنابراین، می‌توان میان فرهنگی شدن را به مثابه فرآیند گذر فرد به فراسوی فرهنگ به منظور شکوفایی کامل توانایی بی‌همتای انسانی وی برای سازگاری قلمداد کرد.

* این مقاله ترجمه‌ای است از

Kim, Y.Y., and Ruben, B.D. 1992. Intercultural transformation. In W.B. Gudykunst and Y.Y Kim (eds.), Readings on Communicating with Strangers: An Approach to Intercultural Communication. New York, N.Y.: McGraw - Hill.

1. Information systems
2. Human adaptability
3. World consciousness
5. Interculturalness
6. Ethnocentrism
7. Intercultural environment
8. Cultural attributes
9. Communicator
10. Local Culture
11. Stress - adaption - growth process
12. Northrop
13. Thompson
14. Planetary culture
15. Capra
16. Gebser
17. Feuerstein
18. Integral consciousness
19. Elgin
20. International
21. Lutzker
22. Universal
23. Walsh
24. Adler
25. Marginal
26. Lum
27. Intercultural personhood
28. Intercultural communication as - problem approach
29. Intercultural communication as - learning growth approach

91. Lasry
92. Marmot
93. Syme
94. Miranda
95. Castro
96. Coelho
97. Multicultural
98. Yoshikawa
99. Dualistic
100. Metacontextual
101. Houston
102. Horris
61. Kealey
62. Contact phase
63. Disintegration Phase
64. Reintegration phase
65. Autonomy stage
66. Independence stage
67. Intercultural communication
68. Gudykunst
69. Kim
70. Sarbaugh
71. Intercultural transformation
72. Decoding
73. Encoding
74. Open system
75. Disequilibrium
76. Stress
77. Lazarus
78. Chomsky
79. Reflexive
80. Self - reflexive
81. Jantsch
82. Self - organizing
83. Equilibrium
84. Boulding
85. Holmes
86. Rahe
87. Jourard
88. Identity - separation - growth dynamism
89. Dabrowski
90. Eaton
30. Cultural dislocation
31. Culture shock
32. Role shock
33. Byrnes
34. Higbee
35. Language shock
36. Smalley
37. Culture fatigue
38. Gurthrie
39. Transition shock
40. Benett
41. Lundstedt
42. Taft
43. Kinize
44. Tran
45. Berckenridge
46. Bloom
47. Williams
48. Westermeyer
49. Individual adjustment
50. Oberg
51. Honey - moon stage
52. Recovery stage
53. U curve of adjustment
54. Lysgaard
55. Gullahorn
56. W curve
57. Reacculturation
58. Church
59. Problem - oriented
60. Ruben